

طنز چیست و چه خصوصیات دارد

سخرانی فریدون تنکابنی

در آمفی تئاتر شیمی دانشگاه مستعزریه قم

در تاریخ ۵۶/۵/۲۶

گروه پژوهش‌های فرهنگی دانشجویان

طرح چیست و چه خصوصیاتی دارد؟

سخنرانی:

فریدون شکاربنر

گروه پژوهشهای فرهنگی دانشجویان
دانشگاه منتظرآریاگر

* طنز و طنزنویسی در ادبیات امروز ایران *

دوستان عزیز: با تشکر از لطف و محبت شما می‌بخشید که این سخنان جز صرحی شتابزده از موضوع بحث، چیز دیگری نیست. فرصت بسیار کم بود و موضوع بسیار گسترده است. پس تنها به دادن تعریف‌ها و معیارهایی بسنده می‌کنم، تا با در دست داشتن آن‌ها خود بسنجید و داوری کنید که چه چیز صراحت است و چه چیز نیست.

شاید بهتر بود این گفتار را "طنز چیست و چه خصوصیتی دارد؟" نام می‌دادیم. چرا که در اینجا نه قصد آن دارم و نه امانت‌رانه تاریخچه طنزنویسی را در گذشته و حال دنبال کنم و نمونه‌هایی ارائه دهم. نمونه‌هایی هم که ارائه می‌سود، برای روشن ساختن تعریف‌هاست.

اگر این نمونه‌ها را بیشتر از میان نوشته‌های خودم انتخاب کرده‌ام، امید دارم حمل بر خود نمایی نشود. با فرصت کمی که بود، و برای جلوگیری از سوتفاهاتی که از داوری شتابزده در باره دیگران برمی‌خیزد، جز این چاره‌ای نبود. آن‌روز دارم این سعادت را داشته باشم که بار دیگر به اینجا بیایم تا آنچه در این گفت و گو فروگذار شده است، در گفت و گوی دیگری، جبران شود.

*

طنز و خنده از یکدیگر جدا نیستند. پس ابتدا ببینیم خنده چیست.

لونا چارسکی، در کتاب "در باره ادبیات" می‌نویسد:

* ترجمه ع. نوریان. انتشارات پویا، تهران، ۱۳۵۱

" به صور کلی ، انسان وقتی می خندد که پیروز است . وقتی می فهمیم مسأله ای به ظاهر حل شدنی را به سادگی می شود حل کرد ، نیروهای روانی و جسمی خود را رها می کنیم و می خندیم . خنده بازتاب فعالیت عصبی مغز است نه به سورت حرکت چهره و عضله درمی آید . و ما وقتی می خندیم ، خود را راحت و آسوده می کنیم .

لحظه باسلوخی که بدن حالت بسیج و گردآوری نیروهای خود را وامی نهد لحظه ای که انسان می فهمد به بسیجیدن نیروها نیازی نیست ، خنده شادمانه سر می دهد . خنده ، پیروزی است .

اما می دانیم که خنده همیشه از فراز بلندی های پیروزی بر نمی آید تا بسر فرق دشمن نشست خورده فرود آید . خنده از فرود هم برمی خیزد و صبحه حاکم ، قدرت خاتم و سورهان حاتم را نشانه می گیرد .

اگر خنده نشانه پیروزی است ، چرا صباغات و گروه هایی که هنوز مستم می کنند ، خنده سر می دهند ؟ " (ص ۵۲)

لورا چارلشی به این پرسش که " این گونه خنده ها از کجا ریشه می گیرد . " (ص ۵۴) چنین پاسخ می دهد :

" انسان ستعلی و فنی از این خنده ها سر می دهد که دشمن خود را از نصر احمدی و معنوی سست داده است و برآمان چون بخردان بر ابلهسان می نگرد . اصول و قواعدشان را تحقیر می کنند . احراق صیغه حاکم را چیزی جز انبوه بوجی ها نمی داند . . . اما از لحاظ سیاسی ناتوان است و به آن درجه از بلوغ فکری نرسیده که شعبان اقتصادی آینده را به انجام رساند . در همین لحظه خاست که انسان ستعلی ، خنده تلخ می زند . "

اما این خنده تلخ را با فهمیده شخصی فکری و سر به هوایی که انکار لیکس در رفته باشد و به همه چیز و همه شس می خندد ، نباید اشتباه کرد . توجیفی از این خنده ابلهانه و سفیهانه ، درینی از شعرهای سیاوس کمرای آمده است :

" توجه خوش می خندی

" توجه آسان و چه راحت می خندی ؛ ای مردار

* نویسان می‌خندی

* که من آن کرم زده دندان را در دهنت می‌بینم *

(حائکو ، شهران ، ۱۳۶۶ ، ص ۱۲۸)

به گفته نویسنده کتاب "حرگس" : "در مردی که به همه چیز می‌خندد ، چیز

کثیفی وجود دارد *

بر دندان و بی‌فکرا و بی‌حیاط ، به همه چیز و همه کس ، یکسان می‌خندند *

اما فرزندان ، در دنیا می‌خندند و پلیدی ها هنوز نیرومندند ، فقهه نمی‌زنند ،

زهرخند می‌زنند *

لونا چارمسی ، برنارد شو ، ضروریس بزرگ ایرلندی را به عنوان فرزند آن سه

زهرخند می‌زند ، نمونه می‌آورد :

"او می‌خندد ، اما می‌داند که هیچ چیز ، چنان که می‌نماید ، خند ، دارد ،

نیست ، او می‌خندد تا با خنده ، حویس تلخی سسده های انسان را از میان

بردارد ، او منده ، اسرائیل ، برنارد شو ، استرآیزر ، شایه دار سومر ، هت - این ها

کس بی‌آزار هزن نیست : او سده تلخی و شومند جهان تو را برده جهان

شسته به تاریک کرد * (ص ۱۵۵)

لونا چارمسی در مقاله دیگری که "در تعریف شعر" نوشته است ، خنده را

دوین تر می‌شناسد و شرح می‌دهد :

"... هر قدر مازه ، هر چه عینیت یا موضوع تازه ، علفه انسان را پس

می‌انگیزاند ، هر امر غیرعادی ، مسئله است و ما را تکران می‌کنند ، ما برای

اعضیان داد به حویس باید هر قدر مازه را به فکرا آشنا تحویل کنیم تا از

رومآیزر بودن و بنا بر این ، حتمرنالی احتمالی آن بهره‌بریم ، بدین گونه ، بدن

انسان ، بر این ترتیب ، مسئله ، خنده ، آن بروز ایرممانند ، حویس می‌فرماید

"... تا آنجا که عینیت می‌شود ، مسئله ، ما مسئله ، معجزه است ، پدید می‌آید ،

استند ، رواری آن ، امری بسیار آشنا و کاملاً بی‌خطر رخ می‌نماید *

سرپای مسئله و تمامی حادثه ، بی‌اعهت ، آری در می‌آید ، اما در ایس

سای ، ایس خود را آماده کرده ، ایس را نیروهای روانی خود را بسجیده ، ایس

اما در اولین تجربه‌ها در این زمینه، برای آنکه دستگیر شدن آن‌ها آسان باشد، باید از زمین درآید. در زمانه‌های گذشته، اغلبین مجرمین سابق، انزوی را تجربه کرده‌اند که باز به داخله مرفسود. اگر انزوی را که رسا می‌برد، به دست می‌آید. بعد تبسمی بر لب‌ها می‌نشیند. اگر انزوی بیشتری ذخیره شده باشد، باز آرام‌تر است. به منشی می‌رسد و حشر دائمی حمله‌ها، پر حشمت به وجود می‌آید. (۷۲)

در مساجد حمله‌ها به آن‌ها در روزی هم با آن‌ها شروع می‌شود. به پیرهای بی‌مهری که برای آن شکفت‌آور و نامشروع است. بعضی‌ها که از زمین و سلف‌ها جدا شده‌اند، استاده‌ها به این‌ها می‌رسند. آن‌ها برای دشواری‌ها، راه‌های شایع عجیب و دروزار سخن می‌گویند. چرا که متدین‌ها، خود را دارند. مناسبی بی‌منشی و ابدانانه. در شکل‌های آن، از منشی‌ها فاصله بیرون می‌کنند. اما این‌ها توبه‌ها، مصفوفه دروزار، چنان بی‌منشی، خارج از انتظار، و آواز سخن است که ما را پنباره به حنده می‌اندازد.

حتماً این سوحی‌ها را شنیده‌اید که مردی در قطار نشسته بود و بانگ‌های موز همراه داشت. مرزا را پذیرایی از پانته در می‌آورد و پوست می‌کند و نمسک می‌زد و بعد از پنجره بیرون می‌انداخت. هصفرش از او پرسید که چرا چنین می‌کنند.

و مرد معصومانه پاسخ داد آخر من موز نم‌زده دوست ندارم!

یا این یکی که نارگری صبح چند ساعت دیوتر از وقت مقرر سرکار حاضر شد. کارفرما از او بازخواست کرد. نارگر پاسخ داد: سرم گچی رفت و از پشیره طبقه دوم خانه‌ام به یمن افتادم.

نارفرما پاسخ داد این نارفت چند ثانیه سون می‌کشد، نه چند ساعت! می‌پیشید که اگر شما صحرای را در آن داشته‌باشم، همه این‌ها خیلی منطقی و درست است. اما تاها هنگی و نشاد آن‌ها با منقوش واقعه و خرد انسانی است که ما را به حنده می‌اندازد. اکنون به سراج دفتر بروم.

می دانیم که گذشته از طنز ، هزل و هجو و شوخی (یا فکاهه) هم وجود دارد .
و بازمی دانیم که در سال های اخیر که طنز نویسی رایج تر از گذشته شد و نام طنز
بر سر زبان ها افتاد ، همه " هزل نویسان یا فکاهه نویسان " به ناحق خود را طنز
نویس نامیدند .

پس بهتر است ابتدا ، تعریفی از هر یک از این ها بدست بدهیم .
پس در کتاب " یادداشت های شهر صلوح و اندیشه ها " ، تنها به عنوان
پیشنهاد ، چنین تعریف هایی را آورده ام :

طنز: انتقاد اجتماعی ، درجهامه ، رمز و کنایه ، با رعایت و حفظ جنبه های
هنری و زیبایی شناسی .

هزل: استفاد از پدیده های گوناگون اجتماعی ، درجهامه ، شوخ و
مسخرکی ، همراه با نیش قلم و زبان ، با وضوح و صراحت بیشتر ، آمیخته با
ذوق و استعدادی که آن را از عمو و دشنام متمایز کند .

هجو: بدگویی از کسی و دشنام دادن و مسخره کردن او به سبب
انگیزه های کم و بیش خصوصی ، بدون رعایت هیچ هنری ، و احتمالاً " توهین " .
فکاهه: شوخی و خوسخرکی ، آنچه مردم را به خنده بیندازد .

در حقیقت ، ارزش هنری عمو و هزل و هجو ، یا ارزش (اجتماعی و نه
سلیحی) آن ها نسبت مستقیم و با جنبه " خصوصی و مردمی آن ها نسبت
معلوس دارد . طنزی که عاری از هنر و دید عمیق اجتماعی باشد ، هزل است .
و هزلی که هیچ گونه دومی در آن به کار نرفته باشد و انگیزه های خصوصی آن را
آفریده باشد ، هجو است .

این تردیانی است که عالی ترین طنز ، برترین و آخرین پله آن است و
زشت ترین هجو ، که بیان کننده " کرم تازی ها و درگیری های ناچیز فردی
است ، نخستین و فروترین پله آن " . (ص ۱۷۲)

اگر بخواهیم سردستی و ستابزده چند نمونه بدیم باید از چرند و پرند ده خدا
وغوغ ساهاب و حاجی آفای هدایت ، به عنوان نمونه های طنز در ادبیات معاصر
یاد کنیم . به کفای من ، قسمت اول نمایشنامه " آی یا کلاه ، آی بی کلاه (نوشته "

دشمن در محبتین مانند ی با از حوتنه های در حسان طنز ریوگاز مامست
 بری هنر ، جایزه به یونیم نویسنده همار اینی پرست زان ، محمودی " آسمون
 و ریسمون " و " ایی بیان اینتون " را به عنوان نمونه های خوب ایا - آوری گتم -
 با همه طرفدار نه محسبا " به نوشته های پرست زان داریم ، یانوجه به شعر قوی که
 از هنر و هنر بودیم ، می توانم آن را به سر به امده شعر بنام
 گتم به همه " هماره حسان ایی ریوگاز نویسنده " طار به بنیم تفاوت
 هنر نویس و مقاله نویس در چیست ؟

" تفاوت هنر نویس و مقاله نویس در این است که گسریه هر دو یک
 موضوع را می نویسد ، و گریه هر دو خواننده را می خواند ، طنر نویسر از
 دید و پیشش نفس اجتماعی برخوردار است ، درحالی که مقاله نویس فاقد
 آن است .

هنر نویس خواننده را به شعر وامر داد و به مسائل عیبی تر و مهم تری
 رسیدن می شود ، حال آن که مقاله نویس تنها به شرح یک حادثه مجرد پس
 می نهد و ناچار اندیشه " خواننده با حنده " او پایان می گیرد .
 هنر نویس مسور رویداد های صحت زندگی آدم های پزاننده " عنصر
 نویسنده .

هنر نویس و مقاله نویس هر دو تفاوت را می بینند ، مقاله نویس دود را
 بصیر می کند ، حال آن که هنر نویس خبر از آنس سوزی می دهد " (یاد -
 داست ها ... س ۱۱۷۲)

نظاره اناسی سوچی (یا مقاله) و هنر در آن است که در سوچی ، خندانن
 هدف است ، حال آن که در هنر ، خندانن وسیله ای است برای رسیدن به
 هدف .

سوچی و حنده ، بخشوس در به واقعی که مردم زندگی دشواری دارند ، به
 خودی خود پذیرفتند ، جبر سروری ...

اما سوچی با انگار های حسی و آبی ، زکرا پی ، را تنها به این خاطر که
 نثره " بیان آن " نوی عبانه " است ، به عنوان هنر در این ، قریب برادانه است ،

نصیر آن است که بخواهیم روزنامه را به جای کتاب پنهانیم ، هرچند که روزنامه به خودی خود ، چیزی ضروری است .

شوخ ، بلاهت های انسانی را به مسخره می گیرد . شاید در ته دل ، کسی هم می خواهد که انسان ابله باشد ، تا وسیله مسخرگی از دست نرود .

طنز با زهر خند خود - که همدردی و دلسوزی در پس آن نهفته است - می گوید : ای انسان ! می توانی خردمند باشی ، ابله باشی ! می توانی تحسین انگیز باشی ، تسخر انگیز باشی !

شوخی با چیزهای عجیب و نامنتظره و استثنایی سر و کار دارد . همین ما را به خنده می اندازد .

اگر مردی موقر و محترم ، در میدانی پر رفت و آمد ، ناگهان جامه از تن بیرون کند و خود را برهنه به تماشا بگذارد ، همه خواهند خندید . عجیب بودن و خلاف عرف و عادت بودن این کار است که همه را به خنده می اندازد .

اگر مری کنیم که نگاه نویسنده و طنز نویس در آنجا حاضر باشد ، رانسن هر يك از آن ها چنین خواهد بود .

نگاهه نویسنده در حالی که از خنده بر لب آمده و است از جسم هایش راه افتاده است ، می آید می رود : " آری ، مردم ، نگاهش کنید ! عجب منوره محسنی ! چه حادثه خنده آوری ! "

حال آن که طنز نویس که لیکنند تلخی بر لب دارد ، به آرامی پیس می رود و جامه مرد را بر او می پوشاند و در همان حال زیر لب می گوید : " خانم ها ، آقایان ! پرده اول تمام شد . تا شروع پرده دوم پانزده دقیقه آسراشت ! "

و نیز این پرسش در ذهن مدام ریزد بالا می شود که چرا از چنان کسی چنین عفا سر داده است ؟

طنز با چیزهای عادی و استثنایی کار ندارد . طنز آنچه را که سرای همه عادی و طبیعی و خردمندانه به نظر می رسد ، از چنان زاویه ای به تماشا می گذارد که غیرعادی بودن ، غیرطبیعی بودن و ابلهانه بودن آن آشکار می شود .

برای همین است که می خندیم . اما میان خنده ، با اندکی هراس در می یابیم

که داریم به خود می‌خندیم * با اندکی شرم درمی‌یابیم که داریم به دور و بری های خود ، به دوستان و آشنایان خود می‌خندیم *

حنده مان می‌برد و اندیشه جایش را می‌گیرد * می‌اندیشیم که چرا چنین و چنان است و چرا باید چنین و چنان باشد ؟

و این هدف طنز است : از کوره راه حنده به فراخنای اندیشه رسیدن *

شوخی بادکنک رنگینی است که بت لحظه مارا سرگرم می‌کند و بعد می‌ترکد *

طنز پنجره ای است که در برابر دیدگان ما گشوده می‌شود *

شوخی قندرونی است که ساعت ها آن را می‌جویم و سرگرم می‌شویم *

طنز غذایی است که به ما نیرو می‌دهد تا تکاپو کنیم *

حتی در شوخی نیز باید عنصری از طنز وجود داشته باشد *

اجاره بد هید متالی هم از عالم سینما بزنیم * شاید بتوان این طور طبقه بندی

کرد که :

نارهای چارلی چاپلین ، صخره اسم ، و نارهای جری لونیس یا پترسلر هزل *

آثار لورل هاردی شوخی است ؛ و البته واضح و مبهم است که فیلم های

چیچو و فرانکو تماما * هجر است *

حار ببینیم طنز نویس چه ویژگی های دارد یا باید داشته باشد * طنز نویی ،

هنرمند راستینی است که نولستوی در "هنر چیست ؟ " ، یکی از ویژگی های او را

چنین برمی‌شمارد :

" هنرمند باید بر سطح رفیع ترین جهان بینی عصر خویش جاں داشته

یابد . " (هنر چیست ؟ ، ترجمه " ناوه " دهگان ، ص)

بی درنگ برای جلوگیری از سوء تفاهم های مرسوم ، که پشتوانه ای هم از

لفظ های ساخته و پرداخته و تبلیغاتی رایج دارند ؛ بفرمایم که این جوان بیسی

رفیع و متعالی و بیسود ، در نحوه " دیده سخنر و گزینش و بازگویی طنز نویی (یا

هر نویسنده " دیگر) اثر می‌گذارد و آن را محسوس می‌کند * و بدیهی است که نه

طنز نویی چنین می‌کند و نه نیازی به این کار است که نویسنده همه " دانسته ها

و آگاهی های فلسفی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را ، صریح و مستقیم در

* جهان بینی خاص و اندیشه سیاسی و اجتماعی ، برای هنرمند ...
 حکم پستوانه استثناس را دارد . شما هیچ استثناس نمی بینید که تکه ای طلا
 به آن چسبیده باشد . اما آن طلا همان ایزس استثناس است .
 اندیشه خاص سیاسی و اجتماعی هنرمند هم بی آن که در اثرش صوری
 ظاهر شود که به ایزس های زیبایی شناسی آن لطمه بزند ، ضامن اصالت و
 اهمیت آن است .

یث شاعر خوب ، از علق و اعرس جنگ در شعرش شخصی نمی گوید . اما
 خواننده ای که شعر او را می خواند این علق را از راه احساس درمی یابد . اما
 یث تصنیف ساز نادان و ابله ، تصنیفی برضد جنگ و در آرزوی صلح می سراید
 که آدمی را به شوق دچار می کند . * (یادداشت ها ۰۰۰ س ۱۰۱)
 نکته دیگر که باید اشاره کنم ، این است که همه نوشته های یث هنر نویس ،
 الراما هنر نیستند .

اجاره بد هید از لایحه های عبید رئالی چند نمونه بیاریم تا مشخص شود که
 در نوشته های این هنر نویس بزرگ ، هم صبر وجود دارد و هم هنر و حتی شوخی
 ساده .

نمونه صخر:

شخصی از مولا تا عندالدین رسید که چون آمده در زمان خلعا مردم
 دعوی حدایی و پیغمبری بسیار می کردند و انون می شنید . گفت مردم این روزگار را
 چندان از علم و کرمسگی آماده است که نه از حد ایشان یاد می آید نه از پیغامبر .

*

تو را ای با پسر خون ما چرا می برد ، تو هیچ نباید نگرانی و غم در دهانت
 به سر می بوی . چندان تو گویم که معنی زبان سماع و سگ از جبهه جهانت نیستن و
 رسن بازی تعلم کن تا از غر خود برخوردار شوی . اگر از من نمی شنوی ، به خدا
 تو را در مدرسه اندازیم تا آن علم مرده رنگ ایسان بیاموزی و دانشمند شوی و تسای
 زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یث جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد .



زن سلامت من را می زاید ، سلامت من بعد از آن برسد که چه زاده است .
 گفت : اگر در میان چه زاید ، پسری یا دختری ، نام مگر از بزرگان چه زاید ؟
 گفت : ای سزایه ، چیزی زاید بی هنجار گین و خانه برانداز .

نوعه ثانی :

همان را پرسیدند که کدام سینه را دوست داری ، گفت : نه آن را ،
 گفتند چرا ، گفت : از بهر آن که من به سخن دروغ از ایشان خوشند بادم ، ایشان
 سوگند دروغ نیز بدان می دهند .

نوعه سومی :

دختری از مودنا عندالدین پرسید که یح خطاب چه سرد تراست یا یح
 ابهر ، گفت : سوز ترا سردتر است .



مردی پیش سبب رست و گفت : سوز ریشتم درد می کند ، پرسید که چه
 خورده ای ، گفت : نان و پن ، گفت : چه بعیر نه ، در دهان به درد آمد می می ماند و
 نه خورده .

یازده شریه سوز باز کردیم و بیستم صرجه و بیست و نهم قمار دارد و از سزایه
 اختاری داریم ، ثوبا چارسی می گوید .

«عمر سادمانه ۰۰۰ و حشم آگین باشد .» (در باره ادبیات اس ۷۱)
 «۰۰۰ سزایه از ، بیس از هر چیز ، بستند آن دقیق است . او توجه
 روزگار منجیر جامعه است برای سفا به عنوان مسئول مطرح است ، می شود ،
 شما به حواسده ، امید ، هنوز موجه این روزگار منجیر شده و باید آن ها
 توجه نام نکرده اند ، روزنامه نگار منجیر یا منجیر چدر می خورند و توجه شما
 را به منجیر منجیر می کنند ، آید با مسأله منجیر ، و منجیر منجیر در سیر
 منجیر منجیر منجیر ، منجیر منجیر منجیر ، برای منجیر منجیر منجیر استفاده
 می کنند ، منجیر منجیر منجیر منجیر ، منجیر منجیر منجیر منجیر ، منجیر منجیر
 منجیر منجیر منجیر ، و این را القا کنند به پیرز هشتید ، تعیین منجیر

خفیر و ناتوان است و شایسته توجه جدی نیست . از شما پرس فروراست و شما می توانید بر آن بچندید . زیرا که مرتبت شما از لحاظ اخلاقی پرس فراتر از این پلشی است .

از این رو شیوه ضرر پرداز این است . دهنش حمله کند و در همان هنگام او را از پیس شکست خورده اعلام کند و مایه مسخکه فرارد هد .

... اثر شما بر کسی بچندید ، معنای این است که او زشت است و چه بره اس ترس یا خج گونه "قدر ساسو" مثبت یا منفی شما را بر نمی انگیزاند . و بدین گونه بر قدر حویس آگاه می شود . با خنده ای که برد یگری می زنید ، خود را برتر از او علم داد می شنید .

"ضرر پرداز به استقبال و پهن گویی پیروزی برمی حیزد و می گوید : "بگدا رید برد ممان بچندیم . من اطمینان می دهم که آمان ترجم انگیزند و مساسی نیرومند بریم . " (ص ۷۵)

"اما غرض چرا باید جسم آگین باشد ؟ و غرضی که جسم آگین نیست ، چرا بد است ؟

مسأله درسد در ضمن چاست . زیرا ضرر مند و انمود می کند که دهنش پس ریون است . فقط و انمود می کند که ناعی است بر او بچندیم ، و می شود بجز حلق سلاسی نشیم و ستمش دیم .

اما ضرر اندر "چنین مستایی ندارد . و گذشته از این ، در اثر ضرر ، ضرر پرداز ، عمده معتقد است که دهنش صرف مایزه اس ، پس سببش و پس ضرر است و سعی او فقط در این است که همزمان خود و حواستگان خود را به مبارزه بچواد . او فقط سعی می کند که دهنش را ، از پیس ، با نومی رجز حواشی بر اختیار کند : "ما دما از روزگارت برمی آوریم ! شما کارن نه از ما برمی آید سحر توست ! " ضرر می گویند با خنده دهنش را نابود کند . و هر چه نا پیروز تر باشد ، جسمش سخته و زشت است . خنده ، در چنین حالتی ، به جای آن که مهربانه و پیروزمندانه باشد ، تلخ می شود و به صورت یک رشته حمله نیستار ، آمیخته با جسمی مفرط ، در می آید . نیشخند ، کوشنی

است برای پیروز به نظر آمدن بردشمنی که مانده است تا شکست بخورد...
اما همین پیروزی چگونه می آید؟ آیا ستر پرداز، کودکی ناسراگو و
لافترنی برگر، سرپادهند، انسان، که دشمن عملاً توانا را ناتوان جلوه
مردند، پیس نیست؟

نه، مطلب پس دقیق تر از این است. ستر نویس، بر کسی که مورد
تحمس و فرار می گیرد، وانعا پیروز است. صلبیت و بهتری اخلاقی، او را
پیروز می کند. اگر ستر نویس از قدرت بدین لازم، علاوه بر حرد و عواطف
ضریف حید، برخوردار باشد، به آسانی می تواند دشمن را شکست بدهد و
پیروزمانده بچندد.

صریح پیروزی اخلاقی است. نه پیروزی مادی را تم دارد.

... زهر ستر، انرژی مغز از لغت و اندوهی که غالباً چارچوب
سپاه گردساز زنده ستر را تشکیل می دهد، در همین جا است. (حر ۷۷)
اما آیا ستر تنها از کینه سرچشمه می گیرد و در وجود تنها پستی و بیسرامی
دارد؟ بی شک چنین نیست. ستر از عشق و دوستی و دلپسنگی سرچشمه
می گیرد. و بغض و بیاری و کینه او نیز به خاطر همین دوستی و دلپسنگی اوست.
طنز نیمه مهر و نیمه کین نیست. آمیخته ای است از مهر و کین. در صفت، مهر
و کین دوری سه ستر اند.

* استف لیبات * Stephen Leacock بدخواهی شوخی را نه یادگار
دوران نخستین زندگی انسان است با نیتخواهی طنز، نه خاص انسان با فرهنگ
است، این گونه معایسه می کند:

عوارض چنین انگاشته ام که حالت طنز خوب در آن است که دور از
آرام و بدخواهی باشد. تسدیو مرگم نه هنگام بدبختی دیگری، ...
همه ما معایل منحصری به شوخی کینه بدوی میبند آیم وجود دارد.

دیدن مردی که ناگهان روی پوست میز سر می خورد، به حضور اگر مرد

* ستر، آن گونه که من دریافته ام *

از مجموعه: Spanish Pride، مسکو، ۱۹۱۹.

جای و مهمی باشد ، نیابت پامزه باشد . اما پامزه است .

وقتی که در زیر پای این استیلا بار که روی استخر چرخ های پیا می ریزد و برابر جمعیت خود سایی می کند ، می کشند و او در آب فرو می رود ، همه از تندی فریاد می کشند .

برای احسان همان نخستین ، در چنین مواردی ، لطف سوختن در این است که آن که زمین سوخته ، گردش بپاشند ، یا آن که در آب فرو رفته هرگز با آن نجاید .

می توانم گزندی از انسان شایر پیش از تاریخ را تصور کنم که دور دستتر از این ایستاده اند ، همان جا که استیلا باز نباید پدید شده ، و آن در روزی خواهد بود که رود به بر می شوند .

اگر چیزی به میزان روزنامه پیش از تاریخ وجود داشت ، عنوان های روز چینی می شد : " حادثه " سرترم شده ، این زیر پای مرد نامستطاب حسود و او غرق شد . "

اما حس سوختن ما تحت تأثیر تمدن سنجیده شده است ، بسیاری از سوختن های از این دست در میان ما از این ریشه است . با این همه ، کودکان بعضی شده اند ، از این احساس بدون سوختن را حفظ کرده اند . *

شاید این پرده پس بیاید نه چند ماهی ضرر به آن منعم می آوریم ، چگونه می تواند با بیارنده شدن ، که پودر بر آرزای حسن انجام ، شایسته باشد .

* برای جلوگیری از سوء تفاهم احساسی باید آزرین چند نکته ضروری است :
در کسانی که در هنگام ابتدایی ساده آن دارند ، خویشی معمولاً با مشورت همراه است ، و این به معنی آنست که این به خودی خود به معنی آنست که این به معنی آنست که این به معنی آنست .
پس حیاتی و بی توجهی به سرانجام کار ، سرچشمه می گیرد . کسانی که به مرد زمین خورده می کشند ، عمیقاً بد اند او آسیب دیده است ، به نفس می کشند ، اگر خود سبب آزار او شده باشند ، سگند شرمسار می شوند . ←

باید دانست که سزید خواه انسان نیست و با انسان نمی‌چنگد * با سفاک
 غیر انسانی او * یا خصوصیات ذات انسانی از می‌چنگد * طنز پایداری را هدف
 می‌گیرد ، خواه درد سخن یا درد دست * و پندوس درد دست * و راز این که در
 ستر خنده و آیه ، شادی و آندوه ، بی‌خیالی و سخر چنین به هم آمیخته اند ، در
 شصین است .

در اون خنده ، ناگهان در می‌یابیم که داریم به خودمان ، به بدی ها و
 پلیدی های خودمان می‌خندیم * و ناگاه وحشت مان می‌گیرد *
 یا آن گاه که داریم به موجوداتی حقیر و مسکوت می‌خندیم ، یلباره از این که
 چرا باید انسان چنین پست و حقیر شود ، گریه مان می‌گیرد *

راز ستر ، آندوشه پراگیزی آن و هدف دانستن آن در شصین است *
 به گفته لونا چارنگو : " * * * گوگول نیز در " یازم" خود ، از همین شیوه
 و بلیت آمیز استفاده می‌کند : " سقا به که می‌خندید ؟ شما دارید به خودتان
 می‌خندید ! " و معنایش این است نه تیشی شای که من در وجود شما پیدا
 کردم ام ، بر بدترین منسبای خود شما می‌خندم * گویی موجوداتی زست ،
 اما مردم انبیر را مسخره می‌کند * " (درباره ادبیات : ص ۷۵)

پس از اساسی ترین و عمیق ترین نویس این است که با نیروی عادت چنگد *
 می‌دانیم که پیش از بزرگی های خوب یا بد انسان این است که به همه چیز عادت
 می‌کند . آنچه ابتدا برایش عجیب ، زست ، باور نکردنی و تحمل ناپذیر بوده است ،
 پس از مدتی عادی می‌شود و ادر به آن خو می‌گیرد و تم و بیس با آن می‌سازد *

صنعتی آن مسأله را از زاویه ای می‌بیند و به تعالیس می‌گذارد که عسادی ؛

آیا که در آثار زشتنگ شصین است ، (و جزئیات را اصطلاحاً
 بی فرهنگ می‌نامیم) خود به عمد دیگران را می‌آزارد و از آردن آنان لذت می‌برد
 و می‌خندد * برای او همه چیز - سعی روح و عادت - وسیله آن است - برای
 سردادن خنده ای شهی معرانه * و آن گاه که عریانی آزار ، دچار آسیمی جدی
 می‌شود ، آزار دهنده که احساس خطر می‌کند ، به جای پاری ، می‌گریزد و خود را
 از معرکه به در می‌برد *

غیر عادی و جدی ، صحت می‌شود . آنچه می‌خواهد خود را انسانی جا ببرد ، غیر انسانی دیده می‌شود و آنچه خود را مهم و انعوم می‌کند ، بی اهمیت جلوه‌گر می‌شود .

و البته صنّ نویس در این کار از سیوه کاریناتورست ، عسرا امرای و مباحه ، پیروی می‌کند .

اجازه بدهید از نوشته های خودم چند نمونه را یاد آورم .
امروزه خرید و فروش قسطی برای همه به صورت عادی و ضرورت درآمده است . هنگامی که من در داستان " زندگی قسیمی " این بیخ را با افسران و میالعه مصرح می‌کنم و زندگی مردی را شرح می‌دهم که تا ده مرتبه گرفتار پرداخت قسط های ریز و درشت است ، در زمستان قسطی بچقال می‌دهد و در تابستان قسط بچاری ، منظورم برجسته کردن يك مسأله اجتماعی است و به عایش گذاشتن آن در نوری تازه .

منظورم مسخره کردن انسانی نیست که خود قربانی زندگی قسطی است ، مقصود نشان دادن شرایطی است که آن را انسانی می‌سازد اما در حقیقت صحت ضد انسانی است .

در داستان " سه نوع خوشبختی " ، قدرت مسلط چون سایانده شده است . قدرتی که معیارها را تعیین می‌کند و سرانجام خود را به عنوان معیار مسلط تحمیل می‌کند .

فهرمان سلطت و سرمزدۀ این داستان ، در پایاں با جسم و حسیوس دیوانه و ارس نشان می‌دهد که معیار مسلط زمانه را نمی‌پذیرد . (تسلط پسون همان نکته ای است که بعداً در کتاب کوچک " پول تنها ارس و معیار ارزشها دنبال شده است)

اگر در داستان " ازده و ده دقیقه تا ده و نیم " چند معلم به صورت دلفتهایی مضحک و حمیر نشان داده شده اند ، قصد سوهیس به مجلمان (که خود یکی از آنانم) در میان بوده است . منظور نشان دادن شرایطی بوده است که